

شاعران پارسی‌گوی گرجی*

عزیز دولت آبادی

سالهایی که به‌منظور تألیف تذکره «سخنوران آذربایجان» منابع و مآخذ مربوط را تصفّح می‌کردم، توجه داشتم که در آن‌سوی «ارس» نیز شاعران و دانشمندان گرانمایه و جادوانی نظیر: خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، مجیرالدین بیلقانی، حبیبش تغلیسی و سایرین بودند که سرگذشتشان در تواریخ و تذکرها مضبوط و دواوین و آثار خطی و چاپیشان در کتابخانه‌های داخلی و خارجی موجود و مظاهر ذوق و اندیشه‌شان جزو دخیل معنوی ما موجود و مقام ارجمندشان در تاریخ ادبیات ایران بزرگ ملحوظ است.

به‌علت این پیوستگیهای تاریخی، به موازات تألیف تذکره مذکور، تراجم احوال «شاعران پارسی‌گوی قفقاز» را نیز فراهم می‌کردم.

انتشار مقاله‌یی تحت عنوان: «مسائل علایق و روابط ادبی ایران و گرجستان» در مجله آینده (شماره اسفند ۱۳۶۲) موجب مراجعه مکرر به مراجع و تکمیل یادداشتهای موجود و تنظیم این مقاله گردید. قبل از بیان مطلب سپاسگزاری از آقای ایرج افشار که موجبات چاپ این مقاله را در یادنامه

* یغمای سی و دوم، یادنامه یغما، (تهران ۱۳۷۰)، صص ۱۵۰-۱۷۵.

شادوران حبیب یغمائی (که خود از اساتید سخن و سخنوران و از علاقه‌مندان چنین مباحث بودند) فراهم ساختند وظیفه‌ی است که ادای آن ضرورت دارد. اینک تراجم احوال و آثار شاعران گرجستانی‌الاصل که به فارسی شعر سروده‌اند و تعدادشان به شانزده تن بالغ شده به ترتیب الفبایی حروف اول تخلصشان از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد. امید است عشق و علاقه نگارنده به ادبیات غنی میهن عزیزمان و ارادت به صاحب‌دلان و سخنوران عذرخواه نقایص آن باشد.

اختر گرجی

احمد بیگ فرزند فرامرز بیگ اصلش از گرجستان بود. در اصفهان و شیراز نشو و نما یافت در زمان زندیه مناصبی داشت. پس از انقراض آن سلسله بر اثر تهمتی به خراسان گریخت و در اوایل سلطنت فتحعلی‌شاه به تهران آمد و قصیده‌یی در مدح وی سرود و مورد عفو قرار گرفت. سپس چندی به منادمت سلیمان‌خان قاجار (متوفی ۱۳۰۰ فی) محسود اقران گشت و باز از بدی بخت به تهمتی دیگر گرفتار آمد که منجر به قطع زبانش گردید از آن پس که اختر طالعش از اوج شادی روی به حسیض نامرادی نهاد به اصفهان رفت و خود را به تحریر تذکره‌یی موسوم به «انجمن آرا» مشغول ساخت و هنوز به اتمام نرسیده بود که در سنه ۱۲۳۲ هجری قمری عمرش به پایان رسید.

بعد از او برادر کهنش محمدباقر بیگ نشاطی با استعانت از امضای دولت به تمیم آن همت گماشت. او نیز هنوز کاری نساخته بود که عمرش وفا نکرد و به سال ۱۲۳۴ به دنبال برادر به سرای باقی شتافت. پس از مرگ وی فتحعلی‌شاه،

محمد فاضل‌خان راوی گروسی را به تکمیل تذکره مزبور مأمور کرد و وی با افزودن احوال و آثار بعضی از بزرگان و شاهزادگان نام آن را به (انجمن خاقان) تغییر داد و با وجود اینکه خمیرمایه تذکره خود را از «انجمن آرای» اختر و نشاطی گرفت از هر دو برادر به بدی یاد کرد!

انجمن آرای اختر مشتمل بر تراجم ۱۳۴ تن از شعرای معاصر مؤلف است از عصر کریم‌خان زند تا اواسط سلطنت فتحعلی‌شاه. تاریخ و مدت تألیف آن در تاریخ تذکره‌های فارسی از ۱۲۲۲-۱۳۳۲ قید شده است. نسخه‌های خطی این تذکره در کتابخانه آقای رکن‌الدین همایون فرخ و کتابخانه ملی تهران و کتابخانه شخصی آقای فخرالدین نصیری امینی و کتابخانه برلین هست.

مرحوم دکتر خیامپور این تذکره را در شهریور ماه ۱۳۴۳ از روی نسخه برلین به نام «تذکره اختر» در تبریز به طبع رسانید، آقای گلچین معانی در «تاریخ تذکره‌های فارسی» می‌نویسد: «تأسف دارم از اینکه نسخه‌های موجود و اصیل را به آقای دکتر خیامپور نشان داده بودم ایشان به آنها مراجعه نکردند و در نتیجه هم تاریخ تألیف نادرست است و هم دیباچه ناتمام و هم کتاب بدون نام».

صاحب تذکره دلگشا درباره خلق و خوی اختر می‌نویسد: «مردی بود خوشروی و تندخوی، و به اندک ناملایمی از دوستان و بیگانگان رنجیدی، و تیغ هجا نظماً و نثراً از نیام کشیدی، و به این واسطه اکثری از مردمان را از مجالش احتراز بود، و باب التیام کمتر کسی از بیم هجا بر روی خاطرش باز. شعر را خوب می‌شناخت و شکسته را خوب می‌نوشت. در اوانی که در شیراز بود با فقیرش کمال و داد و نهایت اتحاد و اکثر فقر را جلیس بودی. صاحب دیوان است لیکن دیوانش در این اوقات از نظر پنهان است...» در میان تذکره‌نویسان دوره

قاجار، وامق یزدی ترجمه حال اختر را دقیق‌تر و مفصل‌تر از دیگران نوشته است، لذا عیناً نقل می‌شود:

«اختر - اسم شریفش احمد بیگ ولد فرامز بیگ، اصلش از اتراک گرجستان و خودش غالباً در شیراز و صفاهان نشو و نما یافته، فی‌الجمله سیاحتی در عراق و خراسان نیز کرده است. در زمان حقیر دو دفعه به دارالعباد آمده شعرای مشهور در این ولا مثل قضائی و جلالی از ادراک صحبتش فیوضات اندوخته رسوم شاعری از او آموخته‌اند. حقیر مکرر از فیض صحبتش بهره‌ور گردیده‌ام. الحق مردی بغایت با تمکین و وقار و در تمییز اشعار نهایت دقت را به کار می‌برد، خط شکسته را خوب می‌نوشت و به رموز انشا نیز آشنا بود. صاحب طبع غیور عالی و در حفظ ظاهر شریعت اندکی لاابالی. خالی از سوء خلقی نبود، و در تحقیق مطالب مشکله وحدت و ولایت زیاده غور و کنجکاوی می‌نمود، لهذا در باب ولایت به سوء اعتقاد معروف و بین‌النام بدین صفت موصوف اما فی‌الحقیقه مأخذ این شهرت اشتباه و این رباعی که از منظومات اوست به پاکدامنی او گواه است:

مشغول نبی گر نشدی اهل عناد	کردی ز نبی مگر فضولی بنیاد
بود از پی ثبات نبوت که چنین	دعوای خلاف در خلافت افتاد

این دو رباعی را نیز نگارنده از دیوان وی انتخاب کرده است:

در خاک نجف که ایزد از لطف سرشت

«اختر» به فراغت‌اند چه خوب و چه زشت

از روز جزا چه غم چو اندر نجفی
اندیشه ز دوزخ نکند کس به بهشت

ای عفو تو معذرت پذیر همه کس
لطف همه روزه دستگیر همه کس
رحم آور و به بندگی خود خاصم کن
مپسند به خواریم اسیر همه کس

اگرچه مشارالیه از اصحاب خمخانه است اما به پاداش حق تربیتی که درباره بعضی اصحاب این بزم داشت، احوالش را چنانکه از خودش مسموع افتاده بود نگاشت:

والدش از چاکران کارگزار دولت زند و خود نیز در عهد لطفعلی‌خان که آخر سلسه زندیه است به مناصب ارجمند سربلند، در اوایل دولت قاجاریه نظر به تهمت جنایتی هراسان و به جانب خراسان فراری و چندی در آن سامان گوشه‌گیر و متواری، تا طلوع آفتاب دولت ... فتحعلی‌شاه قاجار ... دلش از آن‌رو به تنگ آمده قصیده‌یی متین در وصف آن سلطان با داد و دین به رشته نظم کشیده به اردوی معلى شتافته به واسطه سلیمان‌خان که یکی از اعظم آن دودمان بود، رخصت زمین بوس یافته قصیده را به عرض اقدس رسانیده مورد تحسین و آفرین گردید، سلطان قدردان بعد از استماع آن فرمود که قصیده تو بکر و تازه است، لذا درخورانعام بی‌اندازه‌یی، خودت را به خودت بخشیدیم، الحق که بالنسبه به گناهش عفوی خدیوانه و گذشتی خسروانه بود. بعد از آن چندی در

خدمت خان سابق‌الذکر (سلیمان‌خان قاجار) نهایت اعتبار داشته تا آنکه در عالم سکر و مستی سخن ناشایستی از او مسموع و زبانش مقطوع، اما در محاوره او چندان نقصی محسوس نمی‌شد، بالجمله مشارالیه تذکره‌یی در احوال معاصرین خود می‌نوشت، نهایت به نهایت نرسید، بعد از آنکه در هزار و دویست سی و دو در دارالسلطنه اصفهان مرغ روحش از آشیان بدن پرواز و با طایران شاخسار طوبی هم‌آواز گردید، برادر کهترش محمد باقر بیگ متخلص به نشاطی آن را برداشته و به دارالخلافه تهران شتافت، و به واسطه آن نزد اکابر دولت و اعیان حضرت اعتباری یافت، و با یکی از مقربان درگاه خلائق امیدگاه عالیجاه حقایق و معارف اکتناه محمدفاضل‌خان گروسی که فی‌الحقیقه اسمی است با مسمی و از مراتب فضیلت و کمالات آگاه، همداستان گردید، اما طالع مساعدت ننموده در همان نزدیکی رخت به عالم باقی کشید.

در سنه هزار و دویست و سی و پنج که حقیر را سفر دارالخلافه تهران اتفاق افتاد، به مطالعه تذکره مسمی به «انجمن خاقان» که آن فاضل دانشمند در شرح احوال معاصرین مرتب فرموده بود فایز گردیدم، خان معظم الیه در مقام معذرت فرمود که چنانچه خلاف واقع بینی، کوتاهی از جانب من نیست، چون تتبع و سیاحتی به جهت التزام رکاب سعادت انتساب اتفاق نیفتاده بود، اعتماد به آنچه محمدباقر بیگ نوشته بود نمودم، حقیر چون تذکره مولانا اختر را مکرر مطالعه کرده بودم، دریافتم که محمد باقر بیگ به اسم خود آن را قلمداد و احوال بعضی را که از راه حسد یا جهت دیگر نقار خاطری داشته تغییرات کلی داده مابقی را به حال خود گذاشته است و فی‌الحقیقه آن فاضل گرانمایه را نظر به

حصول پایه بلند فضیلت در تحصیل مراتب شعر و شاعری و تحقیق دقایق نظم و سخن‌گستری چندان اعتنا و اهتمامی نبود.

باری مولانا اختر در همه افسام شعر استاد و اشعارش محل اعتماد و استنادست، مضامین بکر دلنشین در قطعه و رباعی دارد، در حین تحریر دیوان ایشان به دست نیامد، ناچار به نگارش آنچه متفرقه به نظر رسید اکتفا رفت...» و اما خود اختر در ترجمه حال مختصر خود می‌نویسد: «والد فقیر از آقادات زادگان تفلیس است که به شرف اسلام مشرف شده بود و از جانب مادر از احفاد حسن پاشای ترکمان هستم.

مولدم در خطه تبریز واقع شده نهایت در اصفهان و شیراز نشو و نما یافته‌ام ... در این وقت که سنه ۱۲۲۵ هجری است هوس این معنی دامنگیر که خیالات شعرای معاصرین را آنچه به زعم خود رجحان داده و منتخب دانسته جمع‌آوری و در یک رشته مرتبط و در یک خریطه منخرط گردانیده که مطالعه کننده را حظی وافر و بهجتی کامل دست دهد.

لاجرم قدری از خیالات خام خود نیز ایراد می‌شود. ملتمس از مطالعه کننده این است که چشم از ستم ظریفی پوشیده چنانکه سهو و نسیانی که لازم انسان است ملاحظه افتد.

به قدر وسع در اصلاح کوشد

وگر اصلاح نتواند بپوشد

در تذکره اختر چاپ تبریز دو قصیده ۲۴ و ۲۱ بیتی و یک قطعه ۷ بیتی درج شده مطالع قصاید چنین است:

جهان را چون طلسمی دان همه وهم و خیال آنجا
طلبکار حقیقت را از اینجا گو برون نه پا...

✱

پیش که شاه خاوران برکشد از افق لوا
مطرد چین به هم درد جوشن زنگی هوا...
نمونه‌یی از اشعار اوست:

ای به هوای رخت رسته گل از خارها
داده گل عارضت رونق گلزارها
وه که دگر باره‌ام سوی کسی می‌کشد
دل که از پهلوی او دیده‌ام آزارها
حسرت نظاره‌یی در دل مرغ قفس
خرمن گل ریخته بر سر بازارها
بهر رمیدن ز دام این همه افغان ز چیست
می‌بری ای مرغ دل عرض گرفتارها

✱

تا چرا دل به چون توئی دادم
آنچه با من کنی سزای من است

✱

من در سماع از اینکه حدیث تو می‌رود
ناصر به این خیال که گوشم به پند اوست

✱

هر زمانم دل به جایی می‌رود

هیچ‌کس را یار هر جایی مباد

✱

می‌کنم وصف لبش اما ز بیم مدعی

می‌برم نام زلال خضر و پی گم می‌کنم

✱

تا که راهی بود در میخانه‌ام

غم نمی‌دانست راه خانه‌ام

✱

خجل ز ماه رخت آفتاب خاوری اما

چه سود از اینکه نیابد به کار روز سیاهم

✱

مجوی خرمی از من درین چمن که من اختر

خزان رسیده بهارم، سموم دیده گیاهم

✱

همه از بخت نگونست اختر

شکوه از این، گله از آن چه کنم

✱

پایان شد حدیث دل ز بس گفتیم و نشیدی

سرآمد رشته الفت ز بس بستیم و بگسستی

✱

نه زخم خار و نه بیم خزان نه غیرت گلشن
خوش آن مرغی که در کنج قفس بگرفت مأوایی

آقای گلچین معانی در تذکرهٔ پیمانه ۲۴۸ بیت از: ساقینامهٔ اختر را از نسخهٔ خطی شمارهٔ ۴۹۲۸ کتابخانهٔ ملی ملک که به خط خود شاعر و مشتمل بر قصاید و غزلیات و رباعیات و ترکیب‌بند و ساقینامه و هزلیات در سیصد و ده صفحهٔ یازده سطری است نقل کرده و اضافه نموده‌اند که ساقینامهٔ مزبور اگرچه ناتمام مانده است ولی از مقدار موجود هم ۸۹ بیت اواخر آن که جنبهٔ سیاسی داشت و از سیاق ساقینامه خارج بود حذف گردید:

چند بیت از ساقینامهٔ اوست:

نرفتم به گفتار آموزگار
مرا بهره رنج آمد از روزگار
به دل بار دادم غم نیکوان
ز اندوه دل تیره گشتم روان
غم روزگاران و هجران یار
برآورده از روزگارم دمار
دریغا وفا رسم ایام نیست
کز ایشان نشانی بجز نام نیست...
دو چیزم خوش آمد به عمر دراز
رخ دلفریب و می جان نواز^۱...

اشتهای گرجی

میرزا عبدالله فرزند فریدون گرجی و متخلص به اشتها از شاعران سده سیزدهم هجری قمری است. آقا محمدخان قاجار پدر او را با چند تن دیگر از نجبای گرجستان به ایران آورد و اشتها به سال ۱۲۴۵ هجری قمری در اصفهان تولد یافت، در اوان جوانی به تحصیل علوم ادبی پرداخت و از صرف و نحو و منطق و کلام و عروض و قافیه بهره‌ی گرفت و از خط حظی وافر یافت و از این راه کسب معاش می‌نمود، طبع وی نیز به گفتن اشعار قادر بود و در اوایل «سرگشته» تخلص می‌کرد ولی در اواخر تخلص خود را به «اشتها» تغییر داد. وی به سال ۱۲۸۹ وفات یافت و عباسقلی «خرم» به تخلص بختیاری این رباعی را در تاریخ وفات وی انشا کرد:

افسوس که اشتهای بافضل و هنر

از ملک فنا سوی بقا کرد سفر

گفتا پی تاریخ وفاتش خرم

«ای وای که اشتها نداریم دگر» (۱۲۸۹)

دیوان وی در ۱۰۸ صفحه هر صفحه دارای ۲۴ بیت به خط شکسته

نستعلیق میرزا فتح‌الله در کتابخانه مجلس به شماره دفتر ۱۴۱۱۱ هست.

اشعار این دیوان غریلاتی به طرز حافظ شیرازی ولی مشتمل بر نام اقسام خوراکیهاست و از این جهت نظیر بسحق اطعمه می‌باشد. بنا بر آنچه در مقدمه این نسخه نوشته شده، میرزا نصرالله فرزند محمد شفیع خوشنویس اصفهانی که میرزا عبدالله اشتها چند سال معلم خط اطفال وی بود برحسب خواست جمعی به جمع و تدوین و تصحیح اشعار اشتها که متفرق بوده پرداخته و این دیوان را

ترتیب داده است.

دیباچه دیوان را علی محمد منشی انشا نموده و میرزا نصرالله مذکور در حواشی این دیباچه مطالبی اضافه نموده است. این دیوان در حدود ۱۵۰۰ بیت است.

آغاز دیباچه: «بسمله حمد بیحد و ثنای بیعد و ستایش بی عدد خداوندی را سزد که در کشور هستی و دایره وجود...»
آغاز دیوان:

به مسمومان ز تریاقی نماند رحم بر دلها
«الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها»

دیوان اشتها تا آنجائی که اطلاع داریم چهار بار به شرح زیر به چاپ رسیده است:

تهران ۱۲۸۲ هجری قمری چاپ سنگی، قطع جیبی، در ۷۹ صفحه.

تهران ۱۳۰۶ هجری قمری چاپ سنگی، در ۱۰۰ صفحه.

بمبئی ۱۳۱۲ هجری قمری چاپ سنگی، قطع جیبی، در ۸۰ صفحه؛ این چاپ به اهتمام ملک‌الکتاب شیرازی انجام یافته است.

تهران ۱۳۱۴ هجری قمری چاپ سنگی، قطع جیبی، به خط محمدحسن فرزند ملا ابوالقاسم خوانساری.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

این گنبد بزرگ که در مسجد شه است
سرپوش کوچکی است به قاب طعام ما

گر روزی تمام خلاق کنند جمع
گردد غذای مختصر صبح و شام ما (!)

✱

ما پرخور و بی‌پا و سر و پاچه پلشتیم
سر رشته جان را به کف کله بهشتیم

✱

گر به دشت دهر ما هم کشتزاری داشتیم
ترب و بادنجان و قمری و خیاری داشتیم^۲

برهمن گرجی

شیرمردان (سر بدال بیگ) متخلص به برهمن اصلش از گرجستان و از
غلامان شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷) بود، صاحب صبح گلشن می‌نویسد:
«دولت و حشمت او را غلام و مضامین رنگین در سر، کار طبعش مدار الهام
بود».

در فرهنگ سخنوران از او در دو جا یاد شده در صفحه ۸۴ به تخلص:
(برهمن) و در صفحه ۲۶۴ به نام: (سربدال).

از اشعار اوست:

خون ما را نوشکاران بی‌محبا ریختند
همچو برگ لاله در دامان صحرا ریختند
شوخی مژگان بیداد تو در خوابم گرفت
آه از آن مستان که غافل بر سر ما ریختند

✱

تو را از نکه‌ت گل آفریدند

مرا از شور بلبل آفریدند

✱

شب ز گرمیهای اشک دشت پیما سوختم

چون چراغ ناخدا بر روی دریا سوختم

بسکه شوق دام او در آشیانم گرم داشت

همچو برق از یک پرافشانی سراپا سوختم

✱

به صحرا لاله، در محفل چراغم

به هر صورت که هستم بی تو داغم^۲

خسرو گرجی

از غلامان مملوک اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان وزیر بود. بعد از فتنه آن ایام و ناسازگاری روزگار به آن دودمان اوضاع خدم و حشم که منسوب به آن سلسله بود رو به اختلال نهاد و این جوان به محمدحسین خان قاجار روی آورد و چندی بعد به ملازمت مشیر باهوش اسدالله خان فرزند اعتمادالدوله مذکور به سر برد و در خدمت نواب محمدتقی میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار مقرری و جامگی خوار شد. محمود میرزا در سفینه خود می نویسد:

«اینک (۱۲۴۰ هجری قمری) در دارالسرور بروجرد از رسوم بندگی مسمایی به عمل آمد،... چندان خوش گذرد که پنداری سلیمان پرور است و آنچنان خوش نشسته که گوئی اسکندر فر» هدایت هم در مجمع الفصحا ترجمه

آقا خسرو را به اختصار نقل کرده و افزوده است که : مدتی به فراغت زیست و اکنون (۱۲۸۴ هجری قمری) نیست.
از اوست:

دل از خدنگ تو مجروح گشت و بیزارم

ز مرهمی که بر او کار بیشتر نکند

✱

از حسرت وصل و هجرت ای ماه

مردیم، نشد دل تو آگاه^۴

دوستاق گرجی

بهزاد بیگ فرزند سهراب بیگ قورچی است. پدرش از غلامان صفویه بود و در زمان شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲) ب امیل و رضای خود ترک ملازمت نمود و در سن چهل سالگی توفیق خواندن و نوشتن یافت، نصرآبادی می‌نویسد: الحال (۱۰۸۳-۱۰۹۰) در مدرسه ساروتقی واقع در محله باغات اصفهان به تحصیل مشغول است. و اما بهزاد بیگ متخلص به «دوستاق» جوان صالح و درویشی است در کمال صلاح و پرهیزگاری و شکستگی، در ترتیب نظم طبعش خالی از لطفی نیست. نسخ تعلیق را خوش می‌نویسد و مدارش به کتاب می‌گذرد. (کلمه دوستاق ترکی و به معنی محبوس است).

آقا بزرگ تهرانی می‌نویسد که در سفینه خوشگو اسم پدرش به محراب بیگ گرجی و تخلصش به دوشباف تصحیف شده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

گردد مدام خون جگر در ایام ما
گل همچو غنچه مشتش شود بر دماغ ما

✽

بی لب‌ت گر جام می با شیشه بر سر می‌کشم
همچو داغ لاله خون از ریشه بر سر می‌کشم

✽

برآرد گردش دوران اگر گرد این چنین از من
به اندک روزگاری آسمان گردد زمین از من

✽

بی جمالت گر برافروزم چراغ زندگی
هر سر مویم شود روشن ز داغ زندگی

✽

بی تکلف چون چراغ روز در بزم جهان
گیرم از هجرت نمردم کو دماغ زندگی^۵

زنبیل گرجی

زنبیل بیگ پسر اصلان بیگ‌خان گرجستانی است که در عهد شاه عباس
اول (۹۹۶-۱۰۳۸) به حکومت مرو سرفرازی داشت. از اوست:
ز غنچه دهن‌ت بوسه‌یی به خواب گرفتم
نمردم وز گل آرزو گلاب گرفتم^۶

کامی گرجی

میرزا سلیمان فرزند کینیاژ میرزا داود گرجستانی‌الاصل و از جمله شاعرانی است که منوچهرخان گرجی معتمدالدوله حاکم اصفهان را مدح گفته و میرزا محمدعلی مذهب در مدایح معتمدیه (مؤلفه ۱۲۵۹ هجری قمری) از او یاد کرده است.^۷

کوکبی گرجی

قبادبیگ متخلص به کوکبی از اتراک گرجستان و از غلامان شاه عباس اول بود. مدتی در حیدرآباد سکنی گزید و به سال ۱۰۳۳ هجری قمری رخ در نقاب خاک کشید. از اوست:

هر چه همرنگ به معشوق بود معشوق است
نقص عشق است که پروانه به مهتاب نسوخت

*

خلوت‌گه محبت او در دل من است
بی‌حاصلی ز هر دو جهان حاصل من است
با کاینات کرده‌ام آن دوستی که یار
در هر دلی که جلوه کند در دل من است

*

چو در کنج قفس میرم بسوزیدم مگر روزی
به امداد صبا خاک‌سترم راه چمن گیرد

*

ز خنده تو به دل لذتی نهان دارم
که همچو پسته دل خویش در دهان دارم^۱

کیخسرو گرجی

همشیره زاده رستم خان سپهسالار از اعظام و اکابر گرجستان است. کیخسرو از رجال برجسته دوره شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷) بود، سلسله ایشان به مردانگی و شجاعت سرافراز و به مردی و همت ممتاز بودند. نصرآبادی می نویسد: خصوصاً مشارالیه جوانی است در کمال ملایمت و آزر، با وجود طبع نظم خط نستعلیق را خوب می نویسد، مدتی در سلک آقایان منسوب بود... بعد به فرمان شاه سلیمان حکومت (الکای درون) که داخل خراسان است به نامبرده عنایت شد و او در کمال استقلال در آن ولایت بود و با مهاجمین اوزبک جنگهای دلاورانه کرد و به پیروزیهایی نایل گشت.

بعد سمت وی به صفی قلی خان فرزند رستم خان مذکور محول و کیخسرو به منصب جلیل القدر تفنگچی آقاسی گری سرافراز گشت. وقتی که فرصت داشتند متوجه نظم می شدند و این ابیات را به مجموعه فقیر نوشته اند:

پیش رویش سوختم آخر دل دیوانه را
چون نگهدارد کسی از سوختن پروانه را
چاک می سازم به ناخن سینه چون بینم رخس
چون برآید مهر بگشایند روزن خانه را

رباعی

در عشق غم اندوخته‌یی می‌باید
 وز غیر نظر دوخته‌یی می‌باید
 تا دل نشود داغ نگیرد آرام
 این سوخته را سوخته‌یی می‌باید^۹

مکنون گرجی

آقامحمد متخلص به مکنون از شاعران سدهٔ سیزدهم هجری قمری است
 مرحوم هدایت می‌نویسد: در کازرون از توابع شیراز مقام داشت، مردی سیاح بود.
 آرام در همان‌جا فوت شد. اشعار بسیار گفته این چند بیت از اوست:

گر رود طفل سرشکم از پی دل دور نیست
 آری آری می‌دود طفل از قفا دیوانه را

*

به قلم می‌کشد شمشیر طفلی
 که پروردم به دامن چند سالش

*

ترک چشمش ز ابروان چاچی کمان انگيخته
 تیر مژگان از کمان آن ترکمان انگيخته ...
 گرچه خصم آتش آمد آب اینک می فروش
 آب و آتش را به یکجا توأمان انگيخته^{۱۰}

ممتاز گرجی

فضل‌علی بیگ نواده اصلان بیگ کوچک شهرت از نجبای گرجستان و در سلک غلامان شاه سلیمان صفوی و از نزدیکان کیخسروخان تفنگچی آقاسی بود. نصرآبادی می‌نویسد: جوان قابلی است و کمال شوخی در طبع دارد، چون به همه جهت از اقران ممتاز است، «ممتاز» تخلص دارد. در صبح گلشن و قاموس الاعلام نامش افضل‌علی بیگ از خدام ممتاز شاه سلیمان و از زمره خوش فکran خوش بیان معرفی شده است. نمونه‌یی از اشعار اوست:

خانه عشاق را روزن نباشد چون حباب
تا نگرdd تیره‌بخت آن‌کس که دارد ماهتاب

✱

دل به هجران تو ای نوگل خندان سازد
این سپندی است که با آتش سوزان سازد
آنقدر صبح وصال تو نگرdd سفید
که کسی پنبه داغ شب هجران سازد

✱

گریه را زین پس گل آلود غم دنیا مکن
آب این جو داخل دریای رحمت می‌شود

✱

مینا به ته رسید دلا وقت شد که باز
همچون حباب ساغر خالی به سرکشیم

*

تا گرمی رخسار تو را دید نگاهم
 در چشم ترم چون مژه بخشید نگاهم
 تا نقش تو در دیده غمدیده نگارد
 از هر مژه صد خامه تراشید نگاهم

عکس تو به ذرات جهان تافته چون مهر
 برهرچه نظر کرد تو را دید نگاهم
 از سینه صاف است که چون آیینه «ممتاز»
 راز دلم از خلق نبوشید نگاهم

*

ای مغز نوبهار معطر ز بوی تو
 گل سرخ‌روست ز روی نکوی تو
 زلف بتان ز شانه دکان تخته می‌کند
 از شرم حلقه‌های خط مشکبوی تو^{۱۱}

موجی گرجی

علیخان بیگ فرزند اغلی بیگ گرجی در سلک غلامان خاصه شریفه (شاه سلیمان صفوی) بود صاحب صبح گلشن می‌نویسد: «قلزم ذهنش متلاطم به خوش طبعی و ظرافت است و هر مصراع ابیانش موجی از بحر لطافت». از اوست:

بی‌یاد تو خم نمی‌زند جوش

گشتیم شرابخانه‌ها را

موجی قطعه‌یی گفته و بیت مذکور را چنین تضمین کرده است:

چون اودونچی^{۱۲} صفی‌قلی شاعر

در جهان رند لاابالی شد

دوش در هیمة دان مطبخ فکر

پخت شعری که وصف حالی شد

در جواب صفی‌قلی بیگ اودونچی‌باشی که این مطلع را گفته بود:

شیشه ام سنگ را نهالی شد

قدح افتاد و سنگ قالی شد^{۱۳}

نشاطی گرجی

محمدباقر بیگ فرزند فرامرزیبگ و برادر کهنتر اختر گرجی است. وی نیز

مثل برادرش در اصفهان و شیراز نشو و نما یافته، چندی به ملازمت زندیه به‌سر

بزده، آخرالامر قرار معیشت و سامان را به مدح این و آن داده است.

چنانکه در ترجمه حال اختر گذشت نشاطی پس از مرگ برادرش اتمام

کار تذکره او را وجهه همت خویش قرار داد و از اصفهان به طهران رفت و با

استعانت از کتاب دیوان به کار پرداخت ولی دیری نپایید که او نیز به دنبال برادر

رخت به سرای دیگر برد.

بنا به نوشته آقای گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی، رضاقلی‌خان هدایت در دیباچه مجمع الفصحا مجموعه محمدباقر بیگ نشاطی را در شمار تذکره‌ها مذکور داشته است.

همو می‌افزاید که: «در کتابخانه شخصی دانشمند معاصر آقای سید محمد هاشمی کرمانی مقیم تهران تذکره کوچکی مشتمل بر ترجمه احوال و منتخب اشعار سی و چند شاعر کرمانی که به اهتمام یکی از فضلاء آن سامان تألیف شده است موجود و در مقدمه آن مسطور است که: «فتحعلی‌شاه قاجار از ابراهیم‌خان ظهیرالدوله، والی کرمان، خواسته بود تا در تهیه تراجم شعرای کرمان محمدباقر بیگ را یاری کند و این نسخه به دستور وی نوشته شده است».

مؤلف انجمن خاقان می‌نویسد «در سال تألیف این خجسته تألیف (۱۲۳۴) به دارالخلافه (تهران) آمده اتفاق ملاقات افتاد، جوان خوش خلق صافی‌مشرف آدمی‌وشی بود. اندک در کار عبادات قلیل المبالات یافتمش، و العیاذ الله به یوم معاد ضعیف الاعتقاد، به نحوی که در احوال برادرش اختر مذکور شد، چند جزوه از تذکره مصنف برادر را عرضه امنای دولت داشت، با عدم قبول به جوایز حضرت صاحبقران ممتاز اقران گشته، هم به سال یکهزار و دویست و سی و چهار به دارالخلافه اندر رخت بربست. در غزلگویی طبع خوشی داشت...»

محمود میرزا هم در سفینه خود از او یاد کرده و نوشته است: گاهی که شرف حضورم روزی او بود (!) اشعار خود را به من می‌خواند، در رسم غزلسرایی با بهره بود...

و برادرش اختر می‌نویسد: «به بعضی از کمالات متصف است چنانکه جمعی از مشکل‌پسندان حالات و مقالات او را پسندیده دارند. باری پنج شش

هزار بیت دیوان دارد...»

نمونه‌یی از اشعار اوست:

به خاک افتم به آن در چون ببینم پاسبانش را
که تا بوسم بدین تقریب خاک آستانش را

✱

به بزم غیر دانم باده خوردی شب، نمی‌دانم
که بیرون آمدی از بزم یا رفتی به خواب آنجا

✱

خبر از آشیانم نیست، اما اینقدر دانم
که برقی سوخت در گلشن به شاخی آشیانی را

✱

خواند از دام به گلزار هم آواز مرا
به گمانی که پر سینه بود باز مرا

✱

دل آباد است از عشقش مبادا
خرابی این خراب آباد ما را

✱

به محفل جانب هر کس بجز من بیند و من هم
کنم بر روی این و آن به صد خجلت نگاه آنجا

✱

بیرون شدن ز بیم اسیری نمی‌توان

آخر شد آشیان به گلستان قفس مرا

✱

ملفت ناشده چون بگذری از من گویم

پی تسکین دل خویش که شناخت مرا

✱

گویند روز حشر چو خلق از ثواب خویش

مائیم و رحمت تو و کردار ناصواب

✱

بی‌سبب ناید از این پرده برون آوازی

در پس پرده کسی هست که آوازی هست

من بی‌خبرم از خود و هر سو خبری هست

کافتاده به دنبال بتان در بدری هست

می‌آید و بر سنبلس از گرد نشانی‌ست

در راه وی امروز مگر چشم تری هست

✱

ز کویشت وقت رفتن بند بر پا مرغ را مانم

که چون خیزد فتد بر خاک و دیگر بار برخیزد

✱

کس ندانست که چون آمد و چون رفت ز بزم

اینقدر بود که شد چاک گریبانی چند

✱

کنم هر که دعایی کز دلم بیرون شود مهرش
به خود آهسته می‌گویم که یارب بی‌اثر باشد

✱

آن مکن با من که گر از لطف یار من شوی
چون به خاطر آیدت آن شرمسار من شوی
با تو در یک بزم ننشینم که ترسم پیش خلق
منفعل از گریه بی‌اختیار من شوی

✱

تو آن نبی که جفایی توانی و نکنی
به هر که جور نکردی نمی‌توانستی

از رباعیات اوست:

دیشب همه شب به یار گفتم غم دل
شاید که شود مرا دمی همدل
دیدم که به درد دل من گوش نداد
دل ماتم من گرفت و من ماتم دل^{۱۴}

ولی گرجی

ولی خان گرجی از غلامان سلاطین صفویه بود و در شعر و شاعری خوش
سلیقه و نیکورویه، از اوست:

ای خوش آن عاشق که از غم رو به دیوار آورد
آنقدر گرید که رحمی در دل یار آورد^{۱۵}

یمینی گرجی

یمینی گرجی از موالی شاه طهماسب صفوی بود و سرپنجه طبعش در
معارک نظم قوی.
از اوست:

دستی که عنان خویش گیرد
امروز در آستین کس نیست^{۱۶}

یوسف گرجی

از پروردگان محمود میرزای قاجار است. در حدود سال ۱۲۱۹ هجری
قمری در گرجستان تولد یافت و به سال ۱۲۲۶ در هفت‌سالگی دست او را از
دامن پدر و مادر جدا کرده و جزو اسرای جنگ به ایران آورده‌اند.
محمود میرزا در سفینه خود می‌نویسد: یکی از غازیان او را به رسم اسیری
از کفرش به اسلام خواند و بر حضرم به طریق پیشکش گذرانید(!) از آن عهد تا
امروز (۱۲۴۰) که بیش ۱۴ سال است... در درگاهم به حجاب مسلم است و از
اهل عفاف مقدم به اندازه کفاف تحصیل آدمیت نموده و در تحریر شکسته
درست‌نویس و در رموز .. غزلسرائی نادره خیال است، هر دو را از من فرا گرفته
و به امر من تخلص را به اسم قرار داده. از دفترش که به مثابه سه هزار شعر است
این اشعار جداگانه ثبت گردید و انتخاب رفت. (۵۱ بیت نقل کرده است).

نسخه‌یی از دیوان یوسف گرجی در کتابخانه مجلس به شماره دفتر ۱۶۲۳۱ هست.

این نسخه را محمدعلی قزوینی به سال ۱۲۹۷ به خط شکسته نستعلیق خوب برای تقدیم به صادق‌خان سرهنگ نوشته و پس از اتمام غزلیات و مخمّسات و مسمّطات و رباعیات یوسف که در حدود پانصد و چهل بیت است، ابیاتی از دیگران و قصیده و غزلی از حکیم شریف و غزلی از محمدعلی میرزا و سایرین آورده است و پیش از نگارش غزلیات یوسف دو مکتوب عشقی و عرفانی از او نقل کرده که آغاز نخستین آنها چنین است:

«چندی است که به دام هجرنگاری خوشخو و بدیع الجمال گرفتارم که نه از دیده نهان است و نه بر دیده عیان، آتش به جانم افروخته و جمله هستیم را سراپا سوخته...»

دیوان یوسف بدین بیت آغاز گردیده است:

نالهام از هجر یار ماه جبین است

نی غلط آن مه کجا به حسن چنین است...

مؤلف فهرست کتابخانه مجلس (ابن یوسف) استنتاج کرده است که وی پیش از سال ۱۲۸۸ قمری وفات یافته و در عنوان دیوان خطی وی که به سال ۱۲۹۷ نوشته شده این جمله مسطور است «من کلام خلدآشیان یوسف‌خان علیه الرحمه» در دیوان یوسف علاوه بر سایر انواع شعر، مدایحی از ناصرالدین شاه و شاهزاده احتشام‌الدوله و مرثیه‌هایی از حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام موجود است.

نمونه‌یی از اشعار اوست:

یوسف برو گدای سر کوی یار باش
شاید ز روی لطف ببخشد گناه را

✱

اول از سنگ ستم بال و پرم را مشکن
چون ز بند غمت آخر کنی آزاد مرا

✱

جام می در گردش آور زان که نیست
اعتباری گردش ایام را

✱

ز بیم آنکه رسد آفتش ز خار مژه
به چشم راز خیالش نمی‌نهد پا را

✱

عشق روی تو صنم صورت بی‌جانم کرد
کافری بودم و این عشق مسلمانم کرد

✱

اگر یوسف ز کویت رفت سهل است
غباری از سر کوی تو کمتر

✱

بر آستان تو ای مه نهاده سر یوسف
اگرچه رفته صنم دین و دانش از دستم

✱

خون در پیاله فلک دون نموده‌ایم
جامی ز دست لاله‌عذاری گرفته‌ایم

✱

پرده بردار از حدیث حسن و عشق
تا بکی در پرده می‌گوئی سخن

✱

برو بیگانه شو یوسف در آن کو
نمی‌پرسد کسی از آشنایی

از رباعیات اوست:

لعل لب تو ز آب حیوان خوشتر
سرو قد تو ز سرو بستان خوشتر
زخم تو به دل مرا ز مرهم بهتر
درد تو مرا به جان ز درمان بهتر^{۱۷}

پی‌نوشت‌ها

۱. تاریخ تذکره‌های فارسی تألیف آقای گلچین معانی (جلد اول و دوم) تذکره اختر، چاپ تبریز ۱۳۴۳، شمسی به اهتمام شادروان دکتر خیامپور- تذکره پیمانه تألیف آقای گلچین معانی.
۲. فهرست کتابخانه مجلس (ابن یوسف)- فهرست کتابهای چاپی (جلد اول) دیوان اشتها چاپ تهران ۱۳۱۴ ق.
۳. تذکره نصرآبادی- تذکره صبح گلشن - تذکره روز روشن- قاموس الاعلام (جلد دوم)
۴. سفینه محمود (جلد دوم) مجمع الفصحا (جلد دوم)
۵. تذکره نصرآبادی- شمع انجمن- الذریعه- ریاض الشعرا- (نسخه عکسی دانشکده ادبیات تبریز)
۶. تذکره روز روشن
۷. مدایح معتمدی - فرهنگ سخنوران
۸. تذکره نصرآبادی- شمع انجمن
۹. تذکره نصرآبادی- صبح گلشن- قاموس الاعلام (جلد پنجم)
۱۰. مجمع الفصحا (جلد دوم)
۱۱. تذکره نصرآبادی- صبح گلشن- قاموس الاعلام (جلد ششم).
۱۲. ادون ترکی به معنی هیزم است. (ویراستار)
۱۳. تذکره نصرآبادی- صبح گلشن
۱۴. تاریخ تذکره‌های فارسی- سفینه محمود- تذکره اختر.
۱۵. صبح گلشن
۱۶. صبح گلشن- ریاض الشعرا
۱۷. سفینه محمود (جلد دوم)- فهرست کتابخانه مجلس (ابن یوسف)- مجمع الفصحا.